

یادداشت

«**اصغر ایزدی جبران**»

در میان حاشیه‌نشینان ترلان‌دره تبریز

زمانی که موضوعات پژوهشی غیرمرتبط با مصائب عصر تارک‌مان مثل فولکلور و فرهنگ سنتی و پروژه شادی برلیم تمام شد، پروژه رنج را شروع کردم. آغاز پروژه رنج هم‌زمان بازگشتی بود به دوران کارشناسی‌ام در دانشگاه تبریز و انجام نخستین تجربه کار میدانی یا اتنوگرافی در میان حاشیه‌نشینان تبریز در پاییز ۱۳۸۴. پس از حدود ۱۰ سال، بعد از یک انحراف بزرگ، دوباره برگشته بودم به نقطه آغاز؛ به جایی از جامعه که درد می کشید. این روزها به خودم می‌گویم «انسان‌شناس شده بودی، اما زندگی درد بود». تیرماه‌داغ ۱۳۹۴ بود؛ ترلان‌دره، از محروم‌ترین و صدمه‌دیدم‌ترین محله‌های فقیر و حاشیه‌نشین تبریز. به زحمت از کوچه‌های صلیله‌ای بالا می‌رفتم. گرچه خودم در آخونی، یکی از محله‌های فقیر تبریز، بزرگ شده بودم، اما این علوم اجتماعی بود که من را به جاهایی برد که شب‌ها دیگر نتوانستم راحت بخوابم. در خانه‌های می‌نشستم و قصه‌ها را گوش می‌دادم. اطرافیانم متوجه شده بودند که افسرده شده‌ام. چند ماهی کار را متوقف کردم. دوباره برگشتم. زمین‌گیر شدن یا علیل شدگی اجتماعی، پیکره محله و همه خانواده‌ها در بر گرفته بود. مردی کور و زنی تشنجی، با کودکِ بر بالای همین کوچه‌های صلیله‌ای؛ اولین خانواده‌ای که دیدمشان. نه تنها جامعه بزرگ‌تر از آن‌ها بریده بود، بلکه فامیل‌ها هم با خویشاوند «کاسب» (فقیر) قطع رابطه کرده بودند.

نوعی پوسیدن فردی و جمعی در بدن کلیت این محله‌ها جاری شده است. پیرزن جای فرش‌ها را با کازتن پوشانده بود. بوی تعفن آشغال‌ها و نم شدید دیوارها مریضش کرده بودند. بوی درآور خانهاش مثل سیخی توی مغزم رفت و تا چند روز در نمی‌آمد. احساس کردم من هم مریض شدم. بی‌سرپرستی، مریضی، اعتیاد، تنهایی، بیکاری و… این‌ها دارند زندگی را می‌پوسانند. جان زندگی حاشیه‌نشینان تبریز عین خانه این پیرزن، خشک و خالی است؛ روی زمین سفت اتاق، توی گردوخاک حیاط. «جان‌سبز دی» (بی‌جان است). طراوت زندگی خنکیده و خانه‌ها از آذوقه خالی‌اند. ردپا و اثر خشونت ساختاری با توزیع نابرابر قدرت در تاریخ چند دهه اخیر و به‌دنبال آن فقیرسازی گروه‌های عظیمی از روستائیان پیشین، بر خانه‌ها، بدن‌ها و زندگی‌های حاشیه‌نشینان کنونی حک شده است. سلب‌کردن قدرت یا توانایی بهبود خانه، بدن و زندگی، شکل خاصی از خشونت است که بر این مردمان به‌طور هر روزه اعمال می‌شود.

هربار که از «ترلان‌دره» بیرون می‌آیم و می‌خواهم این حجم عظیم انباشته‌شده از محله‌های حاشیه‌نشین را در اتوبان پاسداران پشت‌سر بگذارم، باز سرم درد می‌کند. به فکر می‌رسد که این مردمان و زندگی‌هایشان دهه‌هاست که فراموش شده است. زنی گفته بود: «اتله بیل بیزی گورمیل لِر» (گویی ما را نمی‌بینند). اگر هم روزنه‌ایی باشد که کار میدانی نکنم، هفته‌ای نیست که یک‌بار از اتوبان پاسداران و از جلوتپه «ترلان‌دره» نگذرم، تپه‌ها اذیتم می‌کنند. چرا به انسان‌شناسی و علوم اجتماعی چسبیده‌ام. راهی است برای فراموش نکردن، یادآوری کردن، آزادادن خودم و خوانندگان کارهایم.

آتش می‌گیرم هربار که کلیشه «تبریز، شهر بی‌گدا» را می‌شنوم یا می‌بینم. هزاران نفر در محله‌هایی مثل «ترلان‌دره» از فقر در حال مردن هستند. مرگی تدریجی و بی‌صد. اغلب خانه‌ها پُر بودند از حداقل یک بیمار. نگذریم از استرس که بیماری همه‌گیر فقر و حاشیه‌ای شدگان است، چه اهمیتی دارد، شهر بایدیا کیز باشد. اما دیگر شهرهی گداهم نیست. هر روز، در راه دانشگاه به خانه، زنی چادری بر سر یک چراغ قرمز می‌بینم. صورتش را با چادر پوشانده. هیچ معلوم نیست که کیست. دستمال کاغذی می‌فروشد. سطل آشغال‌های شهر نشان می‌دهند که جمعیت روزبه‌روز از بافتاده‌تر می‌شود. خیلی خجالت کشیدم وقتی دیدم یکی از هم‌محله‌ای‌های بیجگی‌ام با چرخ‌دستی آشغال‌ها را اسوا می‌کند. آخر ما تا همین یک سال پیش زباله‌گرد نداشتیم. ولی روزبه‌روز زیاد می‌شوند.

انسان‌شناس

مشهد و بحران خاموش بافت فرسوده و حاشیه‌نشینی

برآوردها حاکی از آن است که حدود نیمی از جمعیت شهر مشهد (یک میلیون و ۴۵۰ هزار نفر) در بافت‌های فرسوده، سکونتگاه‌های غیررسمی یا مناطق خارج از محدوده شهری زندگی می‌کنند. بر اساس گزارش شهرداری مشهد، در سال ۱۳۹۲، مساحت بافت فرسوده مشهد، بیش از ۲۳ کیلومتر مربع بوده است. گزارشی دیگر در سال ۱۳۸۶، مساحت مناطق سکونتگاه‌های غیررسمی را ۴۰ کیلومتر برآورد کرده بود. در فاصله سال‌های ۸۵ تا ۹۰، بیش از ۱۹۰ هزار نفر به مشهد مهاجرت کرده‌اند.

گزارش‌ها و آمارهای اجتماعی تکان دهنده، یکی پس از دیگری، غافلگیرم‌ان می‌کنند. شاید شگفت‌آورترین و در عین حال رعب‌آورترین گزارش بدمسکنی در سال‌های اخیر، گزارشی از گروه‌های گور خواب در شهر تهران بوده است. اما گور خواب‌ها شاید برجسته‌ترین جلوه بدمسکنی باشند و تکان دهنده‌ترین نوع آن. شکل‌های دیگری از بدمسکنی -شایع‌تر از همه، حاشیه‌نشینی- دهه‌هاست که در شهرهای بزرگ وجود دارد. در جدیدترین گزارش در باره حاشیه‌نشینی و بدمسکنی، معاون پیشگیری و درمان اعتیاد سازمان بهزیستی کشور از وجود ۱۹ میلیون جمعیت حاشیه‌نشین و حدود سه هزار منطقه حاشیه‌ای در کشور خبر داد. به بهانه انتشار این گزارش، برای بررسی ژرف‌تر پدیده حاشیه‌نشینی و نسبت آن با پدیده‌های کلان‌تر، در این شماره آتیه‌نو پرونده‌ای را تدارک دیده‌ایم. از جمله اینکه در گفت‌وگویی با دکتر اعظم خاتم که سال‌هاست در حوزه مسکن و طرح‌های شهری فعالیت و پژوهش می‌کند به جنبه‌های مختلف این پدیده اجتماعی پرداخته‌ایم. خاتم دکترا‌ی خود را در رشته محیط‌شناسی شهری از دانشگاه یورک کانادا در بافت کرده و سابقه تدریس در این دانشگاه را نیز دارد.

■ بر اساس آماری که وزارت مسکن، راه و شهرسازی ارائه داده، در حال حاضر حدود سه‌هزار منطقه حاشیه‌نشین در کشور وجود دارد. تحولات حوزه حاشیه‌نشینی و نسبت آن با سیاست‌های مسکن در دوره پس از انقلاب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ در سطوح سیاست‌گذاری در این سال‌ها چه نگرشی نسبت به این مسئله وجود داشته است؟

ارائه آمار مربوط به حاشیه‌نشین‌ها برای ما از این جهت اهمیت دارد که بتوانیم روند گسترش یا کاهش فقر سکوتی را رصد کنیم و بفهمیم که نوسانات اقتصادی و سیاست‌های مسکن چه نتایجی داشته و چه به سر مردم آورده‌اند. در حالی که ممکن است برای دستگاه‌های دولتی راهی برای چانه‌زنی بودجه‌ای با رقابت سیاسی و اداری باشد. آنچه ما امروز حاشیه‌نشینی یا اسکان غیررسمی می‌خوانیم مشابه آلونک‌نشین‌های دوران صنعتی‌شدن شهرهای غربی در قرن نوزدهم است، دربگیرنده گروه‌های تهی‌دست

مردمنش

پرسه‌ای در اندیشه‌ها و نظریه‌ها

شهری است که توان تأمین مسکن متعارف (متناسب با حداقل استانداردهای دوره و زمانه خود) را ندارند. از دهه ۴۰ که ادبیات توسعه و توجه به مرکز- حاشیه در ایران شکل گرفت، جمعیت تهی‌دست مهاجر شهری، حاشیه‌نشین خوانده شدند، به معنای کسانی که در مناطقی قرار دارند که توأمان به لحاظ اقتصادی، فرهنگی و فضایی حاشیه محسوب می‌شوند.

انقلاب اسلامی، مقام و منزلت مرکز و حاشیه را در ابعاد مختلف برای چند سالی دگرگون کرد و خدمات متعارف را برای بسیاری از اجتماعات حاشیه‌ای تأمین کرد. در دهه هفتاد و پس از بروز نارضایتی و اعتراض تهی‌دستانی که بعد از جنگ انتظار داشتند محرومیت‌های محلی کاهش یابد، دوباره توجه به موضوع حاشیه‌ها جلب شد. مطالعات پیش‌رویی چون «حاشیه‌نشینی در ایران» توسط آقای اظهاری و همکارانش نشان داد که کارگران صنعتی هم حاشیه‌نشین هستند بی‌آنکه در حاشیه اقتصادی باشند. نقد برنامه‌ریزی شهری و مسکن از منظر نادیده‌گرفتن کم‌درآمدها و تاثیر آن بر گسترش حاشیه‌نشینی موجب توجه به اصلاح روندهای قانونی و برنامه‌ای شد. در اوایل دهه هشتاد و در پی حدودیک دهه تلاش، دولت بالاخره سند توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی را تصویب کرد و نهادهای بین‌بخشی را مسئول نظارت و برنامه‌ریزی مشارکتی برای این اجتماعات کرد. به دنبال آن، قرار بود سیاست پیشگیری از حاشیه‌نشینی جدید با تهیه طرح جامع مسکن و توجه آن به سیاست تأمین مسکن کم‌درآمدها، مثلاً از طریق مسکن استیجاری و ملکی ارزان، فعال شود. همان طور که می‌دانید دولت آقای احمدی‌نژاد متوجه خاصیت سیاسی مسکن کم‌درآمدها بود و طرح یک‌کشبه و جاه‌طلبانه تولید مسکن مهر را کلید زد که گروه‌هایی را وسط بیابان صاحب‌خانه کرده است. جناح مقابل هم به وقت‌گرانی و بی‌اعتنایی به موضوع ادامه می‌دهد.

از دو، سه دهه گذشته، وضع زمین و مسکن در خیلی از شهرهای جهان عوض شده که از آن به «کالای شدن مفردا» مسکن و شهر تعبیر می‌شود. علت آن با کم‌وبیش تفاوت‌هایی در جوامع مختلف مشابه است: اول، شوک ناشی از حمله سوداگران به مسکن و شهر و دوم، عقب‌نشینی برخی از دولت‌ها از سیاست‌های رفاهی در زمینه مسکن. جاهایی که جامعه قوی‌تر بوده و بخش عمومی و دولتی مسئولیت‌های رفاهی‌اش کم نشده، بحران کالایی شدن

مفردا کمتر دیده می‌شود. مثال آن برخی کشورهای اروپایی و سنگاپور است.

ایران در این دوره، از بدترین مدل‌ها در سیاست مسکن تقلید کرد؛ مابا تقلید از عقب‌نشینی برخی دولت‌ها مثل بریتانیا از سیاست‌های مسکن عمومی، برگشتیم به دوران رضاشاه، راهسازی و حمل‌ونقل اولویت اول وزارتخانه‌ای شد که از ترکیب وزارت راه و وزارت مسکن پدید آمده بود. حتی نام مسکن را هم از پیشانی وزارتخانه برداشتند.

همان طور که می‌بینیم وزیری که دغدغه اصلی‌اش از یک‌سو حمل‌ونقل ریلی و خرید هواپیما و از سوی دیگر فرهنگ ایران‌شهری و بازگشت به اصالتی از دست‌رفته است، اصولاً خود را با چالش نفس‌گیر مسکن درگیر نمی‌کند. طرح جامع مسکن به کلی رهاشده، توان کارشناسی که مسیر دشوار دهه هفتاد تا هشتاد را برای یافتن یک راه‌حل پایدار و متناسب با امکانات جامعه طی کرده بود از هم پاشیده و موضوع مسکن به خرید کیف و کفش تنزل یافته تا بازار خودش عرضه و تقاضای آن را تنظیم کند.

■ یکی از بحران‌های عمده حاشیه‌نشین‌ها اختلافات مردم این مناطق با نهادهایی است که مدعی مالکیت زمین‌های این مناطق هستند. الگوهای مالکیت زمین چه نقشی در رشد حاشیه‌نشین‌ها و شکل‌گیری بحران‌ها و مسائل زیست حاشیه‌نشینی داشته است؟

موضوع سوداگری زمین عامل مهمی در بروز این اختلافات است. حاشیه‌نشینی در ایران به‌ندرت با غصب زمین توأم بوده است. این را همه مطالعات تأیید کرده‌اند. زمین معمولاً از مالکان زراعی به نحو غیررسمی خریداری و تفکیک شده است. حالا اگر اراضی زراعی وقفی بوده یا مثلاً چند دست‌خریدیه یا اسناد متعدد داشته و به افراد مختلف فروخته‌شده، قوه قضائیه باید تصمیم بگیرد با وضع موجود چه کند. اگر برای مقابله با رشد سوداگری زمین اقدامی نشود، همان طور که امروزه در بسیاری از شهرهای



یکشنبه ● ۲۱ مرداد ۱۳۹۷ ● شماره صد و شصت و چهار

A T I V E H O

گفت‌وگوی «آتیه‌نو» با دکتر اعظم خاتم، پژوهشگر مسائل شهری

حاشیه‌نشینی انگ اجتماعی نیست

دنیا معامله زمین و تغییر کاربری آن، محدودیت‌های زیادی دارد، در آینده با مشکلات بیشتری مواجه خواهیم شد.

■ یکی از نگاه‌های غالب به حاشیه‌نشینی در میان مسئولان و سیاست‌گذاران، تلقی آن به مثابه یک «آسیب اجتماعی» است. برای مثال، معاون پیشگیری و درمان مرکز درمان سازمان بهزیستی کشور در مصاحبه‌ای، حاشیه‌نشینی را در ردیف اعتیاد به عنوان یک آسیب اجتماعی مطرح کرد. پیامدهای این مسئله در زمینه سیاست‌گذاری چه بوده است؟

ایین هم نوعی عقب‌گرد است. اشکال این برخورد این است که حاشیه‌نشین‌ها را آدم‌های نامتعارفی تلقی می‌کند. شاید در دوره ناصرالدین‌شاه عمده جمعیت خندق‌نشین‌های تهران، تهی‌دستانی با سبک زندگی مهجور یا مطرود بودند، مثل مطرب‌های سیار، اما نه در دوران پیش از انقلاب که مهاجران روستایی اکثریت جمعیت حاشیه‌ها بودند و نه امروز که بخش مهمی از آن‌ها قبلاً ساکن شهرها بوده‌اند، فرهنگ و منبع درآمد نامتعارف در میان این جمعیت عمومیت ندارد. در دهه پنجاه، عمده جمعیت در اسلام‌شهر، کارگران صنعتی هستند و کاملاً در نظام اقتصادی ادغام شده‌اند. امروز اقتصاد رسمی به معنای صنایع و خدمات بزرگ و متوسط و بخش دولتی کوچک‌تر از قبل شده و اشتغال پایدار در قیاس با ۳۰ سال

پیش نایاب شده است، اما این تغییرات حاشیه‌نشین‌ها را شبیه خندق‌نشین‌های صدسال پیش نمی‌کند.

■ در مجموع سیاست‌گذاری دولتی در زمینه ساماندهی حاشیه‌نشین‌ها را چطور ارزیابی می‌کنید؟

ایران در قیاس با کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین یکی از کم‌ابتکارترین کشورها در طراحی سیاست و برنامه برای تأمین

می‌کنند ممکن نمی‌شود. فعالیت‌های اولیه «کوخنشینان»

عمدتاً معطوف به مخالفت با تخریب حلبی‌آبادها و اخراج اجباری ساکنان‌شان و نیز تلاش برای دستیابی به زمین بهتر و کیفیت بالاتر مسکن بود. این جنبش خیلی سریع به موفقیت‌های بزرگی در زمینه توقف تخریب‌ها و اخراج‌ها، کسب حق ساخت خانه‌های جدید و تأمین خدمات اساسی مثل برق و آب دست یافت. در سال ۲۰۰۸، سبوزیکوده (S’bu Zikode) رهبر وقت جنبش اعلام کرد که با شهرداری آته‌کوبنی به توافقی رسیده مبنی بر تأمین خدمات اساسی برای ۱۴ سکونتگاه و تضمین امنیت و اسکان رسمی برای سه سکونتگاه. سطح بالاتری از اقدامات «کوخنشینان» مقابله با معاملات سوداگرانه زمین و کوشش در جهت بهربرداری از زمین‌های شهری برای اسکان بی‌خانمان‌ها بوده است. در یکی از بیانیه‌های این جنبش در اعتراض به اخراج ساکنان یکی از سکونتگاه‌های غیررسمی آمده است: «ما باور نداریم که زمین را می‌توان معامله کرد. ما سفت و سخت بر موضع خود ایستاده‌ایم که ارزش اجتماعی زمین باید بر ارزش تجاری آن مقدم باشد. مایه خشم ماست که برخی می‌خواهند از استیصال فقر و نیاز فوریشان به مسکن سوءاستفاده کنند و به آن‌ها زمین بفروشند.» جنبش‌هایی مانند «پیراهن سرخ‌ها» نشان دهنده امکان شکل‌گیری یک «نیروی سوم» در برابر سیاست‌گذاران و سازمان‌های مردم‌نهاد است؛ پیراهن سرخ‌های آفریقای جنوبی خودشان را دقیقاً با همین نام «نیروی سوم» هم می‌شناسند. مبنای سیاست‌ورزی این نیروی سوم بر بازشناسی و به رسمیت شناختن قدرت مردمان مناطق حاشیه‌نشین و سایر تهی‌دستان شهری برای پیگیری منافعشان قرار دارد.

تجربه جنبش «پیراهن سرخ‌ها» در آفریقای جنوبی

سیاست کوخنشین‌ها

اعتراض‌ها در حلبی‌آبادها و به شکل بستن جاده رخ داده بود. در اعتراض جاده‌کندی، ۱۴ نفر دستگیر شدند. پس از آزادی این افراد، چندین راهپیمایی در مقابل مراکز شهرداری برگزار شد. در هر یک از راهپیمایی‌ها یک تابوت به نشانه مرگ نمادین شهردار حمل می‌شد. این اعتراض‌ها زمینه چیرگی گفتار جنبش کوخنشینان در محیط‌های محلی را فراهم کرد. خود «کوخنشینان» در توجیه فعالیت خود در سطوح محلی وُ خُرد، چنین نوشته‌اند: «دانشگاهیان رادیکالی که تمایلی به سخن گفتن با فقرا یا شرکت در نشست‌های آنان را ندارند، ترجیح می‌دهند ما دفاتر بانک جهانی یا پایتخت را هدف قرار دهیم، اما مردم عادی در موقعیت‌های محلی کار و زندگی می‌کنند و در این محیط‌های محلی تحت نظارت دولت قرار دارند. هیچ جنبش مردمی رادیکالی بدون اینکه بر روابط سلطه محلی سوار شود که فوراً امکان‌های مبارزه فرودستان را فراهم

» جنبش کوخنشینان» یا «پیراهن سرخ‌ها» در آفریقای جنوبی،

در سال ۲۰۰۱، شهرداری آته‌کوبینی (eThekwni) که مسئولیت حکمرانی بر شهرهای «دوربان» و «پاین‌تاون» را دارد، طرحی به نام «پاک‌سازی زاغه‌ها» را آغاز کرد. این برنامه مستلزم تخریب حلبی‌آبادها و امتناع از ارائه خدمات اساسی مثل برق و تصفیه آب برای مناطق حاشیه‌نشین بود. با اجرای این برنامه‌ها، شمار زیادی از حلبی‌نشین‌ها آواره شدند و جمعی دیگر به اجبار به مناطق روستایی در حاشیه شهرها رانده شدند. در چنین زمینه‌ای و در اعتراض به چنین اقداماتی بود که جنبش «کوخنشینان» یا به زبان بومی: Abahlali baseMjondolo) ظهور کرد. این جنبش در سال ۲۰۱۰ حدود ۲۵ هزار حامی فعال در ۶۴ حلبی‌آباد داشت. از میان این ۲۵ هزار نفر، ۱۰ هزار نفرشان اعضای بودند که حق عضویت می‌پرداختند. جنبش کوخنشینان از یک ساختار درونی بسیار دموکراتیک، نامتمرکز و افقی برخوردار است. نخستین بروز سیاسی «کوخنشینان» یا «پیراهن سرخ‌ها» سال ۲۰۰۵ در شهر دوربان رخ داد. ماجرای که نام «کوخنشینان» را سر زبان‌ها انداخت از این قرار بود: در حوالی سکونتگاهی غیررسمی در نزدیکی جاده «کندی» در شهر دوربان، قطعه زمینی وجود داشت که شهرداری قول داده بود آن را به ساخت مسکن برای حاشیه‌نشین‌ها اختصاص دهد. با وجود این، نظر شهرداری تغییر کرد و تصمیم گرفت زمین را به یک بنگاه صنعتی بفروشد. ساکنان حلبی‌آباد جاده کندی در اعتراض به این اقدام، جاده را بستند. اما این تنها نقطه آغاز کار «پیراهن سرخ‌ها» نبود. به گزارش پلیس آفریقای جنوبی، این کشور در سال ۲۰۰۵ شاهد بیش از شش هزار اعتراض «غیرقانونی» بود که اکثریت این



■ یادداشت

■ **عباس شهرابی فراہانی**

نگاه غالبی که تاکنون به حاشیه‌نشینی و حلبی‌آبادها وجود داشته، نگاهی آسیب‌شناسانه بوده است. در چنین نگاهی، به حاشیه‌نشین‌ها در بهترین حالت به چشم انسان‌های ناتوانی که موضوع پروژه‌های گوناگون «توانمندسازی» هستند نگاه شده و در بدترین حالت به چشم موجودات مزاحمی که باید از سطح شهر پاک شوند، خواه با روش‌های اصلاحی یا با روش‌های ضربتی. آن نگاه خوش‌قلب نخست که نگاه غالب سازمان‌های مردم‌نهاد و انجمن‌های خیریه است و نگاه بدبینانه دوم که معمولاً در میان برخی سیاست‌گذاران یافت می‌شود، هر دو در تصور، مشترک‌اند، اینکه حاشیه‌نشین‌ها به خودی خود قدرت حل مضاللتشان را ندارند. گروه اول قدرت‌گیری اجتماعی حاشیه‌نشین‌ها را غیرممکن می‌داند (مگر می‌شود آدم‌هایی در چنان سطوح ناآلی از کیفیت زندگی، سیاست‌ورزی مستقل داشته باشند؟) و گروه دوم نیز به ظهور این قدرت اجتماعی به مثابه آسیب و تهدیدی دیگر می‌نگرند. با وجود این، تجربه‌های جهانی از سیاست‌ورزی حاشیه‌نشین‌ها افق دیگری را به رویمان باز می‌کند. از بولیوی تا هند، از هند تا آفریقای جنوبی، کشورهایی در حال توسعه سرشارند از تجربه‌های سیاست‌ورزی حاشیه‌نشین‌ها. سیاست‌هایی که گاه به کنش‌های رادیکالی مثل تسخیر خانه‌های خالی انجمایده و گاه حتی رئیس‌جمهوری مثل اوو مورالس را در بولیوی به قدرت رسانده است. در این یادداشت به معرفی یکی از نمونه‌های چشمگیر این نوع از سیاست‌ورزی می‌پردازیم؛